

جریان شناسی تشیع در قرن اول: بررسی موردی رویکرد اعتقادی ابن عباس و عباسیان به امامت*

[سیدعلی آیت‌اللهی^۱]

چکیده

ظهور خالصانه اسلام در میان عرف جاری جاهلیت، با پیروی از امامت رسول خدا ﷺ رخ داد. این امامت، پناه و نگهبان حیات و مرجعیت دین می‌باشد. تشیع با توجه به اصل امامت متکون و متنوع شده است؛ لذا مسیر شناخت جریانات شیعی در قرن اول، به زمینه و نحوه اعتقاد به امامت باز می‌گردد. امامت نخستین مسئله‌ای بود که مسلمانان را به خود مشغول کرد و ابن عباس اولین و مؤثرترین شخصیت شیعه از عباسیان است. او را می‌توان ناظر بر همه حوادث و جریانات دینی و اجتماعی قرن اول به شمار آورد. وی در طول حیات خود و معاصرت با چهار امام، همواره سعی می‌کند به عنوان یک شیعه تأثیرگذار و فعال، باقی بماند. اما فرزندان وی، ابتدا برای همراهی با شیعیان سیاسی و سپس برای کسب قدرت، از تشیع اعتقادی فاصله گرفتند و در آستانه حاکمیت، از تشیع تفضیلی حداقلی نیز عدول کردند. آنان با خروج از تشیع و تغییر رویکرد اعتقادی، به تقابل و تخاصم با ائمه و شیعیان پرداختند.

کلیدواژه‌ها: تشیع، امام علی (ع)، عباسیان، امامت، ابن عباس.

* تاریخ دریافت مقاله: (۹۷/۰۷/۱۰)، تاریخ پذیرش: (۹۸/۰۴/۰۵).

(لازم به ذکر است به دلیل تأخیر در انتشار این دوفصلنامه، تاریخ‌های دریافت و پذیرش مقالات،

با تاریخ درج شده بر روی جلد همخوانی ندارد.)

۱. دکترای شیعه‌شناسی، گرایش کلام دانشگاه ادیان و مذاهب، پژوهشگر مرکز مطالعات تطبیقی

عصر غیبت، aliyat1395@gmail.com

مقدمه

مسئله امامت پس از رحلت پیامبر ﷺ را نخستین و مؤثرترین مسئله‌ای می‌شمارند^۱ که باعث دسته‌بندی و اختلاف بین مسلمین شده است؛ اما از خطابه امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در آستانه حاکمیت عباسیان با این بیان: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ الْإِمَامَ»^۲ می‌توان به این مهم متذکر شد که قبل از رحلت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از ابتدای بعثت، امر امامت در همین نقش، مهم‌ترین مسئله اعتقادی بوده است؛ زیرا ظهور خالصانه اسلام در میان عرف جاری جاهلیت، با پیروی از امامت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رخ داد. این پیروزی مرهون پیروی تمام عیار عده‌ای از مسلمانان از امامت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود که با الگوگیری از امام علی عَلَيْهِ السَّلَام، برای مرجعیت دین در مقابل عرف، حاضر به جان‌فشانی بودند. نام‌گذاری^۳ این دسته از مسلمانان با عنوان «شیعه» توسط پیامبر، موجب شد این سبک مواجهه با دین، پرسابقه‌ترین جریان اعتقادی میان مسلمین باشد، به طوری که هم‌زاد اسلام تلقی شود.^۴

۱- جریان تشیع اعتقادی، نتیجه وفاداری به پیمان غدیر

هنگام رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در سقیفه بنی ساعده اجتماعی شکل گرفت که فرهنگ پیدایش، مکان، انگیزه و محتوای آن، با آموزه‌های اجتماعی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیگانه بود. آن چه رخ داد، محورشدن عرف به عنوان منبع دستورات اجتماعی به علت فراموش کردن و کنارگذاشتن مرجعیت دین و پیمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود.

در مرور تاریخ، شاهد زنده شدن عرف و در نتیجه، رقابت قبیله‌ای میان انصار و بهره‌گیری از تقسیم عرفی مهاجر و انصار توسط گردانندگان آن مجموعه (سقیفه) هستیم. بنابراین در مرجعیت وحی و دین به عنوان منبع دستورات اجتماعی،

۱. اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین، ۳۹/۱؛ شهرستانی، محمد، الملل والنحل، ۳۹/۱.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۴/۴۶۶.

۳. صدوق، محمد بن علی، فضائل الشیعة، ص ۱۳؛ رک: جاودان، محمد، «معنا و مبنای تشیع»، معارف کلامی شیعه، ص ۲۷.

۴. کاشف الغطاء، محمدحسین، اصل الشیعة و اصولها، ص ۱۸۵.

نه تنها مناقشه شد، بلکه نادیده انگاشته شد و پیوندهای عرفی، دقیقاً به سبک جاهلیت، جایگزین میثاق‌های نبوی و پیوندهای دینی گردید.

پیمان و بیعتی که در غدیر خم به فرمان وحی و با مرجعیت دین شکل گرفته بود، نماد همه پیوندهای دینی بود. لذا محصول نهایی اش، منبع شمردن وحی در امور اجتماعی و مرجعیت دین برای همیشه بود؛ چیزی که در قرآن، به عنوان مهم‌ترین بخش رسالت رسول خدا ﷺ به آن اشاره شده است: ﴿وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾^۱.

با این‌که رویداد سقیفه شکل گرفت، اما به خاطر نفوذ آموزه‌های اسلام و نمادسازی‌های رسول خدا ﷺ و اجرایی شدن برخی از احکام دین، هرچه از این پیوند عرفی زمان بیشتری سپری می‌شد، ناسازگاری‌های بیشتری در ضمیر مسلمانان انعکاس می‌یافت؛ به طوری که در مدت کوتاهی، عرب بودن معادل مسلمان بودن تلقی می‌شد^۲ و غیرعرب، و لومسلمان، همه حقوق یک مسلمان عهد نبوی را نداشت.^۳

در این میان، روشن است که علم دین و تفسیر اصیل وحی، می‌توانست ضامن حفظ منبع و مرجع بودن اسلام در دستورات اجتماعی باشد. از آن جا که حاکمان جدید، فاقد این خصیصه بودند و جز به وسیله مراجعه به اهل کتاب (یهود) دانشی نداشتند، پس به لحاظ نظری، برای حفظ و تداوم حاکمیت تازه‌پدید خویش، ناگزیر به جایگزین کردن عرف در این مقام و جایگاه بودند. بر همین اساس نسبت به کمک طلبیدن از اهل کتاب^۴ مانند عرف عصر جاهلی، ابایی نداشتند.^۵

۱. مائده: ۶۷.

۲. رک: طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ۵۵/۷: «فقالوا: مَن تأخذ الخراج، وقد صار الناس كلهم عرباً؟»

۳. در خصوص تبعیض نژادی در ممنوعیت ورود به مدینه، رک: مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ۳۲۰/۲؛ عاملی، جعفر مرتضی، سلمان الفارسی، فصل سوم، ص ۵۶.

۴. همو، الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ۱۲۰/۱. نمونه‌ای از شیوه رسمی سران عرف حاکم در ارجاع به اهل کتاب برای پاسخ به سؤالات، این است که روزی ابن عمر در پاسخ به سؤالی، در حالی که مردی یهودی به نام یوسف نزد وی بود گفت: از یوسف پرس که خدا می‌فرماید: ﴿فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾.

۵. درباره مدارس یهود در مدینه، رک: همان، ۱۱۲/۱، به نقل از: متقی هندی، علی، کنز العمال،

ضمن این‌که در عمل هم، در مسئله مهم انتقال قدرت از رسول خدا ﷺ به خود، خویشتن را مدیون باقی‌مانده عرف جاهلیت در رقابت و سازماندهی و تحریک قبایل و اشخاص می‌دیدند.^۱

بنابراین چون حقانیت ولایت و مرجعیت علمی و وصایت امام علی علیه السلام نسبت به رسول خدا ﷺ، امری کاملاً دینی و صرفاً شرعی بود، با بی‌اعتنایی به آن و زنده شدن عرف نظام قبیله‌سالار در سقیفه، این مهم با مشکل اجرا و تحقق اجتماعی روبه‌رو شد. امام علی علیه السلام جز جایگاه دینی، پایگاه اجتماعی دیگری را برای اعمال حاکمیت خود نمی‌شناخت و این معنای وفاداری به پیمان غدیر بود. به همین خاطر است که تشیع اعتقادی، معادل پذیرش صد درصد مرجعیت دین در تمام شئون و اقرار به امامت امام مفترض الطاعة الهی و تأکید بر تعهد و بیعت غدیر به شمار می‌رود؛ پدیده‌ای که از عصر بعثت، دشمنان زیادی داشت. عرفی شدن امور دینی و جایگزین شدن پیوندهای عرفی به جای پیوندهای دینی، مشکل اصلی برای ابقا و اجرای دین بوده و خواهد بود. این مشکل همواره توسط عرف، تقویت و بزرگ‌تر می‌شد و یاران و شیعیان اعتقادی امام علی علیه السلام با مطرح شدن چنین عرفی، همواره در تنگنا قرار می‌گرفتند و عرصه بر خود آن حضرت نیز تنگ‌تر می‌شد.

۲- ترکیب شیعیان اعتقادی: شیعیان اُنسی وصایت‌مدار و شیعیان خالص ولایت‌مدار

می‌توان نشان داد که نحوه نگاه به امام علی علیه السلام در قرن اول، محور جریان‌سازی اجتماعی در میان مسلمانان شده است.^۲ تنوع نگاه همراهان امام علی علیه السلام،

ص ۲۲۸؛ سیوطی، عبدالرحمن، الدر المنثور، ۹۰/۱.

۱. درباره اختلاف افکنی بین اوس و خزرج و فرصت جویی از حسادت بشیر بن سعد خزرجی از رقبای سعد بن عباد، رک: دینوری، ابن قتیبه، الإمامة و السياسة، ۲۷/۱؛ طبری، محمد بن جریر، همان، ۲۰۶/۳؛ ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل، ۳۲۷/۲.

۲. حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، ۱۲۹/۳؛ «عن أبي ذر قال: ما كنا

همانند تنوع دیدگاه‌ها به رسول خدا ﷺ، بُعد اعتقادی ویژه‌ای را برای باور فرد و گروه به ارمغان می‌آورد. روشن است که در خصوص شیعیان، تنوع نحوه نگاه به امام علی (ع)، به مرور باعث جریان‌سازی اعتقادی درون‌گروهی می‌گردد.

آن‌چه برای همه همراهان و شیعیان اعتقادی امام علی (ع) و متحصنین در خانه آن حضرت در لحظات دشوار پس از رحلت پیامبر ﷺ مشترکاً غیرقابل تردید بود، مسئله اعتقاد دینی به وصایت و پذیرش سفارش رسول خدا ﷺ درباره امام علی (ع) در غدیر و سایر مواقف مطرح شده بود. البته باید اذعان کرد که همه شیعیان، به لحاظ معرفتی در یک رتبه نبودند و به همه آثار و ابعاد ماورائی شخصیت و موقعیت امیرالمؤمنین (ع) و جانشینانش، معرفت، شناخت و باور ملازم آن را نداشتند؛ لذا همه رفتارهای امام علی (ع) را کاملاً درک نمی‌کردند. این به معنای مساوی‌انگاشتن این دسته با سایر صحابه از مهاجرین و انصار نیست؛ زیرا این دسته به مرجعیت دین در برابر عرف، به عنوان دستاورد نبوت رسول خدا ﷺ مؤمن بودند. با این حال، اگر سخن گزارش شده از عباس و یا زبیر و یا ابن‌عباس، با منقولات برجامانده از سلمان و ابوذر و مقداد و عمار مقایسه شود، آشکار می‌شود که دسته‌ای از شیعیان، خالصانه با اعتقاد به ولایت الهی امام علی (ع)، بر مدار وجود او متمرکز بودند و جایگاه امام علی (ع) را به اندازه نبوت رسول خدا ﷺ، آسمانی دانسته و الزاماً به علمی ویژه و عصمت امام، اذعان داشتند. تفاوت نگاه و نحوه قضاوت این افراد نسبت به حوادث و مصائب پس از رسول خدا ﷺ در معاصرت با امام علی (ع)، نشان‌دهنده باور این دسته از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) می‌باشد.^۱ هیچ گزارشی از ابوذر یا سلمان و یا عمار وجود ندارد که حاوی اعتراض و یا تعریضی به امام علی (ع) یا حسنین (ع) باشد، ولی در مقابل، با این‌که ایمان اشخاصی مانند عباس و زبیر به مرجعیت دین نبوی در برابر مرجعیت عرف، قابل

عرف المنافقین إلا بتکذیبهم الله ورسوله و التخلف عن الصلوات و البغض لعلی بن ابي طالب (ع).»

۱. رک: طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، ۸/۱؛ به عنوان نمونه: «قال مقداد لوشاء: لدعا علیه ربه عزوجل و قال سلمان: مولانا أعلم بما هو فيه.»

انکار نیست، اما گویا، شخصی چون عباس برای امام علی علیه السلام عصمت و علم ماورائی قائل نبوده است.

در جریان مرگ خلیفه دوم و تشکیل شورا، عباس به امام علی علیه السلام پیشنهاد می‌کند که در شورا شرکت نکند و خود، جداگانه از مردم بیعت بگیرد:

وقال أبو مخنف: لما استخلف عثمان، دخل العباس علی علی، فقال: ما قدمتك قط إلا تأخرت... ثم توفي عمر، فقلت: قد أطلق الله يدك، وليس عليك تبعه فلا تدخل في الشورى. فأبيت، فما الحيلة؟^۱

امام علی علیه السلام این پیشنهاد را رد کرده و برخلاف پیشنهاد عباس، در شورا شرکت می‌کند. پس از آن که نتیجه شورا به خلافت عثمان منجر می‌شود، عباس در ملاقات با امام علی علیه السلام معترضانه می‌گوید که در هیچ کاری تو را پیشگام نکردم، مگر این که تأخیر کردی: «ما قدمتك قط إلا تأخرت».^۲

این جمله حاکی از خلوص در ولایت نیست، بلکه این عبارات تحت تأثیر عرف، عدم باور به علم غیب و عصمت را نمایان می‌کند. حال این پرسش پیش می‌آید که چرا امثال وی در جبهه امام علی علیه السلام، علی‌رغم مشکلاتش، باقی می‌ماندند و به فداکاری و تلاش در مسیر حمایت از امام علی علیه السلام وفادارانه حاضر می‌شدند؟

پاسخ این است که علاوه بر پیوند خویشاوندی و رابطه خونی، شخصیت منحصر به فرد و چندبعدی و افضلیت و جامعیت کمالات اخلاقی، در طول دوران حضور امام علی علیه السلام و سایر ائمه، باعث انس شدید و مایه پیوند این دسته از یاران، خویشاوندان و همراهان ائمه شده است. برخی از محققین این رویکرد را تشیع اُنسی یا تشیع روحی نامیده‌اند.^۳

جدا از انس خانوادگی و امور عاطفی و جاذبه اهل بیت، معرفت این دسته در این سطح خلاصه شده بود که امام علی علیه السلام، تنها حاکم مشروع و ذی حق بعد از

۱. بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ۲۳/۵؛ ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل، ۳/۶۸؛ ابن ابی الحدید، عبد الحمید، شرح نهج البلاغة، ۱/۱۹۱-۱۹۲.

۲. بلاذری، احمد، همان، ۲۳/۵.

۳. رک: وائلی، احمد، هویت التشیع، ص ۱۹.

پیامبر ﷺ است؛ زیرا او وصیِّ سفارش شده جهت جانشینی رسول خدا ﷺ در امر حکومت است. از این رو، آنان تنها بر مدار وصایت نبوی با او همراهی می‌کردند، نه بر مدار جایگاه ولایت الهی و ولی الله و حجت الله بودن امام علی ؑ.

از دیگر سو، در همین جریان مرگ خلیفه دوم و تشکیل شورا، عمار با رویکردی اعتقادی و برای حفظ ارزش‌های دینی در عرصه حاکمیت، در میان مردم عقاید شیعی را خالصانه فریاد می‌زند. تعریف او از امام علی ؑ این‌گونه است:

هُوَ مِنْ بَيْنِهِمْ وَلِيكُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَرَسُولُهُ؛ او [امام علی ؑ] بعد از خدا و رسولش، ولی و سرپرست شما است.

عمار روشنگری می‌کند و به همین دلیل، دقیقاً با واکنش حساب شده و برنامه‌ریزی شده عرف قبيله‌گرا روبه‌رو می‌شود:

عن سحيم بن حفص، قال: بلغني أن عمار بن ياسر قال: إن الله أعزنا بدينه، وأكرمنا بنبيه، فأنتي تصرفون الأمر عن أهل بيت نبيكم؟ فقال رجل من بني مخزوم... يابن سمية، وما أنت وإمرة قريش؟! فقال سعد: افرغ يا عبد الرحمن بن عوف قبل أن ينتشر أمر الناس.^۲

نکته این گزارش این است که تا صدای عمار (اقلیت مخالف با عرف) بلند می‌شود، طرف مقابل احساس خطر می‌کند و با کنایه به قبيله عمار و اشاره به نژادگرایی عرف قریش و عرب، موضوع را «امارت قریش» می‌شمارد، نه جانشینی رسول خدا ﷺ و نه اداره امت مسلمانان! بر همین اساس از عبدالرحمن بن عوف می‌خواهد، قبل از متلاشی شدن نظم عرفی حکومت، اقدام نهایی را انجام دهد. مقایسه نگاه و معرفت عمار با توصیف ابن عباس از امام مجتبی ؑ در سال چهارم هجری، نمونه‌ای دیگر از این دوگانگی را نمایان می‌سازد:

فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ! هَذَا ابْنُ نَبِيِّكُمْ وَوَصِيُّ إِمَامِكُمْ فَبَايِعُوهُ. فَاسْتَجَابَ لَهُ النَّاسُ...؛ ای مردم! این

۱. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ۷۸/۱.

۲. بلاذری، احمد، همان، ۱۴۴/۲.

فرزند پیامبر شما و وصی امام شما است؛ با او بیعت کنید! پس مردم این درخواست را اجابت کردند.^۱

تأکید ابن عباس به انس و فرزند رسول خدا ﷺ و وصایت از جانب امام علی علیه السلام، و عدم اشاره به ولایت من الله و مقامات معنوی مستقلی که امام، مستقیم از جانب خدا دارد، تفاوت سطح معرفتی بین دو گروه از شیعیان اعتقادی (شیعیان اُنسی وصایت مدار و شیعیان خالص ولایت مدار) را نمایان می‌کند. گاهی در لسان اصحاب در قرن اول، مفهوم وصایت در خصوص شخص امام علی علیه السلام، با وراثت علم انبیا قرین، و با یک مفهوم قدسی خاص معطوف شده است که این خود، بالاترین اشاره به قبول ولایت من الله و ولایت مداری گوینده آن می‌باشد.^۲

حاصل این‌که، دو گروه از شیعیان اعتقادی حضور داشتند؛ گروهی که امام را منصوب از جانب خدا چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌شمردند و گروهی که امام را منصوب از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تنها سفارش شده وی قلمداد می‌کردند. این تنوع در میان شیعیان اعتقادی، ریشه در کیفیت منشأ و خاستگاه خلافت و امامت از نظر این دو گروه داشت و زمینه را برای پیدایش تشیع سیاسی در زمان شورش برضد عثمان مساعدتر می‌نمود؛ چراکه عرف قبیله‌گرای آن دوران، مفهوم بیعت و وصایت (معارف عادی) را راحت‌تر از مفهوم قدسی حجت و ولایت (معارف سلمانی)^۳ درک و هضم می‌کرد و علی‌رغم همه محرومیت‌ها و موانعی که برای تشیع وجود داشت، ارتباط شیعه وصایتی^۴ با حاکمان برخاسته از سقیفه، به لحاظ ملاحظاتی، عملاً نزدیک‌تر بود.^۵

۱. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد، ۹/۲.

۲. بیان مالک اشتر «أیها الناس! هذا وصی الأوصیاء، و وارث علم الأنبیاء» یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، ۱۷۹/۲) و برداشت قدسی از عنصر وصایت، نتیجه تلاش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای تبلیغ امیرالمؤمنین علیه السلام در مواقفی نظیر «یوم الدار» و «حدیث انذار» می‌باشد.

۳. اصطلاح فوق، اقتباسی از مرجع مجاهد جنوب، آیت الله حاج سید عبدالحسین نجفی لاری است که نگارنده، از احفاد او است. ایشان نام کتاب کلامی خود را «المعارف السللمانیة فی کیفیت علم الامام و کمیته» انتخاب کرده بود.

۴. درباره این اصطلاح، رک: رضوی، مرتضی، مکتب در فرایند تهاجمات تاریخی، ص ۶۹.

۵. درباره مشاور بودن ابن عباس برای عمرو عثمان و امیرالحاج شدن وی از طرف عثمان در سال

۳- پیدایش جریان تشیع سیاسی در کنار تشیع اعتقادی

با وجود طراحی و توطئه‌ای که در شورای شش نفره برنامه‌ریزی شده بود، سران جبهه سقیفه، امام علی علیه السلام و بنی‌هاشم را کاملاً حذف شده می‌شمردند. آنان گمان نمی‌کردند که امام علی علیه السلام از فتنه شورا و تبعات آن، جان سالم به در ببرد.^۱ هم‌چنین در مرحله دوم این توطئه (که از ابتدا محصول کارش به بنی‌امیه و عثمان^۲ منتهی می‌شد)، هیچ‌گاه گمان نمی‌کردند زمانی فرا برسد که به شخصیت امام علی علیه السلام و یا به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه مثبتی شکل بگیرد و از طرف عرف جامعه، به ایشان مراجعه شود. لذا با اطمینان به چنین تصور و تحلیلی، امام علی علیه السلام را در لیست اعضای شورا قرار دادند.

پس می‌توان نتیجه گرفت که بزرگ‌ترین اشتباه سیاسی عمر، همان به عضویت شورا درآوردن امام علی علیه السلام بود و اگر ذره‌ای حدس می‌زد که زمانی (در ذی‌الحجه سال ۳۵ هجری)، مردم به امام علی علیه السلام رجوع می‌کنند، هرگز ایشان را مطرح نمی‌کرد^۳ و هرگز مرتکب این ریسک بزرگ سیاسی نمی‌شد؛ زیرا یکی از عوامل و انگیزه‌های اقبال بخش قابل توجهی از مردم به امام علی علیه السلام، شرکت ایشان در شورای شش نفره

۳۵ هجری، رک: بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ۲۷/۳ و ۳۲؛ ابونعیم اصفهانی، احمد، حلیة الاولیاء، ۱/۳۱۷-۳۱۸.

۱. تمرد نسبت به حضور در شورا، نوعی خروج برحاکمیت شمرده می‌شد و دقیقاً همین مسئله، پیشنهاد عباس بود. رک: بلاذری، احمد، همان، ۲۳/۵؛ ابن‌اثیر، علی بن محمد، الکامل، ۳/۶۸. درباره محاصره بودن محل شورا و حکم اعدام منازعه‌کنندگان با رأی نهایی، و یا اهل شورا در صورت به نتیجه نرسیدن پس از سه روز، رک: یعقوبی، احمد، همان، ۱۶۰/۲.

۲. رک: ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغة، ۱۶۷/۶-۱۶۸، این جمله که «مردم جز عثمان را نمی‌خواهند».

۳. سعی شیخین در تکریم بیش از حد عباس در میان بنی‌هاشم (برای مشاهده نمونه، رک: دینوری، ابن‌قتیبه، عیون الاخبار، ۱/۲۶۹؛ بلاذری، احمد، همان، ۱۱/۳؛ و یا: ابن‌اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة، ۳/۱۱۲)، نتیجه حساسیت منفی خلفا نسبت به شاخص شدن و حضور اجتماعی امام علی علیه السلام بود. این واقعیت حتی از منظر مستشرقین نیز دور نمانده است؛ رک: مادلونگ، ویلفرد، جانشینی حضرت محمد، ص ۱۰۲-۱۱۲.

بود. در مقابل، یکی از بزرگ‌ترین هنرهای امام علی علیه السلام، که می‌توان از آن به عنوان کرامت و معجزه‌ای در میدان سیاست نام برد، حضور امام علی علیه السلام در شورای شش نفره می‌باشد که اطرافیان امام به خصوص عباس، حکمت آن را به روشنی دریافتند و خواستار عدم شرکت امام در شورا بودند.

پس از ۲۵ سال، مطالبه جدیدی به نام عدالت شدت گرفت. اما موضوع عدالت، موضوع دیگری بود. عدالت به عنوان فصل مشترک و نیاز مشترک دین و عرف، همواره مورد احتیاج بوده و خواهد بود.

این بار رویکرد مشترک طرفداران مرجعیت عرف و معتقدین به مرجعیت دین بر عنصر مشترک و واحدی (عدالت) متمرکز شده بود که طرفداران اندک مرجعیت دین و متعهدان به پیوندهای دینی در مورد امام علی علیه السلام (شیعیان اعتقادی) هم به آن می‌نگریستند و هم دغدغه آن را داشتند.

تنها در این شرایط خاص است که امام علی علیه السلام چنین بیعتی را از جانب عرف، با این‌که همه بیعت‌کنندگان به حقانیت و مرجعیت علمی و وصایت او اذعان ندارند، می‌پذیرد و حاکمیت را به دست می‌گیرد. این شرایط و این مطالبه شدت یافته خاص، در هنگام تشکیل سقیفه و یا در زمان تشکیل شورا، وجود نداشت؛ هر چند که پیشنهادهای مرموزانه ابوسفیان و تلاش‌های صادقانه عباس به امام علی علیه السلام می‌رسید.

عهد الهی بر محور عدالت و ظلم‌ستیزی یک رکن اعتقادی است که امام علی علیه السلام آن را جان‌مایه اصلی پذیرش بیعت ذی‌الحجه سال ۳۵ هجری اعلام می‌کند و با قسم‌های مؤکد می‌فرماید:

أما والذي فلق الحبة وبرأ النصمة، لولا حضور الحاضر وقيام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله على العلماء الا يقاروا على لظة ظالم و لا سغب مظلوم، لالقيت حبلها على غاربها و لسقيت آخرها بكاس اولها.^۱

۱. علم الهدی، سید رضی (گردآورنده)، نهج البلاغه، خطبه ۳، ص ۳۰.

آگاه باشید، قسم به حق آنکه دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور حاضران و اتمام حجت با اعلام وجود ناصران نبود و اگر خداوند از عالمان پیمانی سخت نگرفته بود که در برابر شکم‌بارگی ستمگر و گرسنگی ستم‌دیده هیچ آرام و قرار نگیرند، رشته حاکمیت را به دست نمی‌گرفتم. بدون تردید حکومت را برای طالبان آن رها می‌کردم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم.

نباید آن‌چه امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را وادار به بیان و تشریح با سوگندهای مؤکد نموده است را از نظر دور داشته باشیم. این عامل، تفاوت بیعت غدیر در ذی‌الحجه سال دهم هجری با بیعت در ذی‌الحجه سال ۳۵ هجری می‌باشد. حضور حاضران و وجود ناصران که مورد اشاره امام عَلَيْهِ السَّلَامُ واقع شده، شرط هر نوع حکومت و حاکمیتی است، نه خاستگاه مشروعیت حکومت و حاکمیت علوی. حتی در امارت‌های استبدادی و غالبان با زور و سلطه نیز، تا حاضرانی نباشند و دفاع‌کنندگانی در مقابل دشمن، کمک و نصرت نکنند، جریانی دوام پیدا نمی‌کند. پس این‌که برخی تصور کرده‌اند، مشروعیت و حقانیت حکومت امام بر دو خاستگاه (پیمانی الهی و اقبالی مردمی) استوار شده است،^۱ مطلبی بدون دلیل و تحلیلی همراه با تفسیر به رأی است و شامل تحمیل رأی برخاسته از امیال زمانه می‌باشد.

براین اساس، حکمت ۲۲ نهج‌البلاغه را می‌توان ناظر به عهد الهی غدیر، و طولانی شدنش را مربوط به ظهور و تحقق آن توسط امام مهدی عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى دانست؛ آن‌جا که فرمود:

لَنَا حَقٌّ فَإِنْ أُعْطِينَاهُ وَإِلَّا زَكَيْنًا أَعْجَازَ الْإِبِلِ وَإِنْ طَالَ السَّرَى؛^۲ همانا ما را حقی است که اگر آن را به ما بدهند، بستانیم و اگر ندهند برترک شتران سوار شویم و پیش برانیم؛ هرچند شب‌روی به درازا کشد.

اختلاف است که زمان صدور این فرمایش از امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در ایام سقیفه بوده است یا

۱. به عنوان نمونه رک: دلشاد تهرانی، مصطفی، حکومت حکمت، ص ۶۶-۶۷.

۲. علم‌الهدی، سید رضی (گردآورنده)، همان، حکمت ۲۲، ص ۶۲۶؛ رک: ابن‌ابی‌الحدید، عبد‌الحمید، شرح نهج‌البلاغه، ۱۳۲/۱۸.

روز شورا.^۱ تحلیل علت اختلاف امامیه و اهل سنت در هنگامه صدور این سخن، جالب توجه است. امامیه صدور آن را در روز سقیفه می‌دانند، ولی سایرین، روز شورا را مطرح کرده‌اند. بدیهی است که این تفاوت، ناشی از اختلاف موضع کلامی طرفین در رویکرد به شیخین است و حاصل تأثیر عباسیان بر انعکاس حوادث سقیفه در تدوین تاریخ می‌باشد.

بنا بر آن چه ذکر شد، می‌توان دوران ۲۵ ساله (از بیعت غدیر تا قتل عثمان) را دوران گذار مردم در تغییر نگاهشان به امام علی علیه السلام تحلیل و نام‌گذاری کرد؛ دوران گذار و تغییر نگاه عرف مسلمین، از حقانیت دینی امام علی علیه السلام به نماد عدالت اجتماعی بودن ایشان.

این مسیر در مسئله طرفداری از امام علی علیه السلام وقتی آشکار می‌شود که نگاه‌ها از حقانیت ولایت و وصایت امام علی علیه السلام دور شده و به عدالت‌خواهی ایشان جذب و نزدیک می‌شود. در این مرحله است که شاهد ظهور شیعیان سیاسی هستیم. تشیع سیاسی بر محور مبارزه با دشمن مشترک پدید آمده است؛ هم دشمنان امام علی علیه السلام (امیرالمؤمنینی که از جانب حاکمان، مظلوم واقع شده بود) و هم دشمنان اکثریت عرف به ستوه آمده از ظلم و تبعیض حاکمان، که در قالب جبهه عدالت‌طلبی به خروش آمده بودند. طبیعت چنین تشیعی، گروه جدیدی را پدید می‌آورد؛ شیعیانی که پیوندشان با امام علی علیه السلام پیوندی سیاسی بود، نه معرفتی و اعتقادی. یعنی بر محور ذی‌الحجه سال ۳۵ هجری بود، نه بر محور غدیر در ذی‌الحجه سال دهم هجری، سال حجة الوداع نبوی.

پس از حادثه و فتنه قتل عثمان، در جهان اسلام، کسانی که به عدالت تأکید دارند و عدالت‌خواهی را تبلیغ می‌کنند، به نحو کاملاً معناداری ناگزیرند با گفتمان امام علی علیه السلام همراهی کرده و پیوند برقرار کنند. عرب‌های جنوبی و قبایل یمنی تبار که بعدها به سبئی (منسوب به سرزمین سبأ) موسوم و ملقب شدند، و همه کسانی که به عنوان عجم یا موالی بودند و یا به نحوی از تبعیض، صدمه دیده بودند، در

۱. رک: همان، ۱۳۳/۱۸.

گرایش و پیوستن به این نوع از تشیع (تشیع سیاسی) فعال شدند. پس همان‌گونه که از ابتدا با دو قرائت و سبک از اسلام و دو گونه مسلمان مواجهیم و دو گونه مواجهه با پیامبر خدا ﷺ را مشاهده می‌کنیم، از اواخر عهد عثمان با دو جریان از تشیع نیز روبه‌رو هستیم: ۱- شیعیان اعتقادی (غیرسیاسی)؛ ۲- شیعیان سیاسی.

۴- جریان تشیع تفضیلی، نتیجه شکست سیاسی و کم‌رنگ شدن آموزه‌های اعتقادی و آمیختگی شیعیان سیاسی با سایر جریان‌ها

نابود شدن فرصت‌های پیروزی برای اهل کوفه با انواع دسیسه‌ها، و شهادت شیعیان اعتقادی ولایت‌مدار و فقدان افرادی چون عمار و مالک اشتر، فضای عمومی را تغییر داد؛ به طوری که جو عدالت‌طلبی همگانی به عدالت‌گریزی تبدیل شد و با مرجعیت عرف، آخرین انگیزه‌های مجاهده، به انتقام از شکست‌های قبلی فروکاسته شد. رفتار خوارج با امام علی علیه السلام و جنگ نهروان و ریزش مداوم شیعیان سیاسی و نفوذ و نقش آفرینی روزافزون معاویه در کوفه و سایر مناطق، کوفه را به کانون انواع آمیختگی‌ها مبدل ساخت.

با ترور امام علی علیه السلام در محراب مسجد کوفه و شهادت آن امام، اوج عدالت‌گریزی جهان اسلام در حاکمیتی اتفاق افتاد که با اراده مشترک عرف مداران و دین مداران برای ظلم‌ستیزی و اجرای عدالت، سامان گرفته بود.

فاجعه شهادت غریبانه امیرالمؤمنین علیه السلام منجر به روزهایی شد که شیعیان نفوذپذیر و صابیتی با جریان‌های رشدنیافته تشیع سیاسی آمیخته شدند. این آمیختگی به نحوی رخ داد که وقوع پیمان‌شکنی‌های بزرگ دور از انتظار نبود. اکنون شأن اجتماعی و قدرت اثرگذاری صاحبان میراث‌ها و انگیزه‌های مختلف، مساوی و معادل انگاشته می‌شد. میراث وفاداری به پیمان غدیر، با میراث اطمینان به برتری‌های امام علی علیه السلام و خاندان او در حکمرانی عادلانه، و میراث دادخواهی و انتقام‌جویی از شامیان، برای اکثریت انگیزه و اراده مشترکی را ایجاد می‌کرد.

برای عده‌ای در آن شرایط، برابری میراث‌های سه‌گانه فوق، زمینه‌ساز پیدایش اندیشه

توقف در تفضیل امام علی علیه السلام شد؛ زیرا تنها هویت مشترک این دسته از شیعیان به هم آمیخته، همین مسئله بود.

آن چه بعداً شیعیان تفضیلی ارائه دادند، نظریه‌ای حداقلی بود که نه تنها ولایت مدار نبود (یعنی امام علی علیه السلام را به عنوان «أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ»^۱ بعد از خدا و رسولش، معتقدانه مطرح نمی‌کرد)، بلکه در موضوع وصایت نیز، فقط ابتدائاً به تقدم و برتری و فضیلت امام علی علیه السلام بر دیگر خلفا اصرار داشت. لذا به مرور، با اذعان به برتری حضرتش، خلافت شیخین را نیز مقبول دانسته و در نسل بعد، از حق انحصاری وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز عدول کرد. نمونه‌هایی از بروز این جریان در کوفه بعد از حادثه عاشورا و سرکوب‌های اموی مشاهده می‌شود که افراطی‌ترین نوع آن، در مورد حسن بن محمد حنفیه گزارش شده است. بنا بر این نقل، وی اقدام به نگارش متنی نمود که بعداً به رساله ارجاء موسوم شد.^۲ وی در رساله ارجاء درباره حضرت علی علیه السلام و افرادی چون عثمان، طلحه و زبیر نظر قطعی نداده است؛ زیرا به نظر او، نمی‌توان بردستی کار آنان یقین داشت؛ از این رو نتیجه به خدا واگذار می‌شود:

كان يتوقف في عثمان و علي و طلحة و الزبير، فلا يتولاهم و لا يذمهم،
... فلما بلغ ذلك أبا محمد بن الحنفية ضربه فشهجه و قال: ويحك
ألا تتولى أباك علياً؟^۳

شاید بتوان گفت که یأس شدید این دسته از دستیابی به قدرت سیاسی پس از عاشورا، جوّی برای آنان رقم زد که باعث شد حسن بن محمد حنفیه رساله ارجاء را با محتوایی بنویسد که مورد نکوهش و طرد شیعیان اعتقادی قرار بگیرد،

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۵۳۲/۱ و ۱۸۳/۴؛ هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، ص ۷۵۰.

۲. رک: جعفریان، رسول، مقالات تاریخی، ۳۱/۱۰؛ در خصوص متن رساله ارجاء که توسط فان اس در مجله عربیکا نقل شده است، مایک کوک طی پژوهشی نشان داده که ادله مذکور برای تعیین تاریخ نگارش کتاب ارجاء، برای اثبات این تاریخ، کافی نیستند و ممکن است این نامه در تاریخی متأخرتر نوشته شده باشد. لذا بسیار محتمل است که در دوره عباسیان با اهداف تبلیغی خلفا، این متن به گزارف به نوه امام علی علیه السلام منسوب شده باشد.

۳. ابن کثیر، اسماعیل، البداية و النهاية، ۱۴۰/۹.

به طوری که پدرش نیز برخورد شدیدی با او کند. گویا او اندکی بعد از نگارش این مطالب پشیمان می‌شود^۱ و مانند برادرش ابوهاشم و کیسانیه، به رفض شیخین گرایش می‌یابد. با وجود این، جریانی وجود دارد که به امامت مفضول گرایش دارد؛ به عنوان نمونه، گرایش و سابقه شخصیت‌هایی که به بتریه معروف شدند، به این خط فکری بازمی‌گردد و شعبه‌ای از تشیع تفضیلی به شمار می‌روند. صحنه زیر، نمایی از یک جریان سازی کلامی در آغاز قرن دوم در محیط کوفه به دست می‌دهد:

سدیر گوید: با گروهی خدمت امام باقر علیه السلام رسیدیم، درحالی که برادرش زید بن علی هم نزد ایشان حضور داشت. به امام باقر علیه السلام گفتند: ما علی و حسین را دوست می‌داریم و از دشمنان آنها بیزاریم. امام فرمود: «آری». بعد از آن گفتند: ما ابوبکر و عمر را هم دوست می‌داریم و از دشمنان آنها بیزاریم. در این هنگام زید بن علی متوجه آنها شد و گفت: شما از فاطمه برائت حاصل می‌کنید؟ شما رابطه خود را با ما قطع کردید؛ خداوند هم با شما قطع رابطه می‌کند. این جماعت را از آن روز «بتریه» نامیدند.^۲

شایان توجه است، امثال این گروه - که فقط به این حد از تفضیل اهل بیت نسبت به سایر صحابه اذعان داشتند - و کسانی از درون جامعه شیعه که به مقامات ولایی ائمه بی‌اعتنا بودند، در لسان امام صادق علیه السلام به «مرجئه شیعه» نام‌گذاری شدند. این اصطلاح، معانی کم‌نظیری از آن دوره تاریخی را منتقل می‌کند؛^۳ زیرا واژه «مرجئه» در روایات ائمه، معادل مجموع تفکرات انحرافی به کار رفته است.^۴ شواهد نشان می‌دهد که به سبب شرایط اجتماعی، تعداد این دسته نیز رو به افزایش بوده است؛ به عنوان نمونه، عبدالله بن ابی‌یعفور که از شیعیان خالص، و نماد وزبده تشیع اعتقادی بود، در کوفه از دنیا می‌رود، اما انبوه شرکت‌کنندگان در

۱. ذهبی، محمد بن احمد، العبر فی خبر من عَبر، ۱/۱۲۲.

۲. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، ۲/۵۰۵.

۳. رک: اقوام کرباسی، اکبر، «مرجئه شیعه»، نقد و نظر، سال ۱۷، شماره ۳.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۴۷/۶: «بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُرْجِئَةُ».

مراسم خاکسپاری اش، از جمعیت شیعیان تفضیلی هستند:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: شَهَدْتُ جَنَازَةَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ؟ قُلْتُ:
نَعَمْ وَكَانَ فِيهَا نَاسٌ كَثِيرٌ، قَالَ: أَمَا إِنَّكَ سَتَرَى فِيهَا مِنْ مُرَجَّةِ الشَّيْعَةِ
كَثِيرًا!^۱

این اثر وجودی تشیع تفضیلی است که اکثر بنی حسن ضمن تحریک مردم به قیام، منکر علم امام منصوب و منصوص و مطلع از اسرار علم قرآن می شدند،^۲ و این نمود تشیع تفضیلی است که آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» را این گونه تفسیر می کردند که «اولی الامر» یعنی کسانی که فقط امر به معروف کنند.^۳ در این تعبیر، اگر عاری از قرینه و توجیه دیگری لحاظ شود، زمینه های انکار امامت الهی دیده می شود و چنین تفسیری از آیه، به معنای آن است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، فرد خاصی «اولی الامر» نیست و هر کس امر به معروف و جهاد کند، باید مورد اطاعت قرار گیرد. همین مسئله بن مایه تفکر زیدیه گردید و باعث طرح و پذیرش مسئله امامت مفضول شد. با تحلیل مجدد رخدادهای قرن اول، می بینیم که خط تشیع تفضیلی با حادثه آفرینی ها، دائماً پررنگ تر می شود.

۵- عبدالله بن عباس و تصویر شیعه در قرن اول

پس از عباس، عموی پیامبر، مهم ترین شخصیت بنی عباس و نیای خلفای عباسی، عبدالله بن عباس می باشد. وی سه سال قبل از هجرت، در شعب ابی طالب، در حالی که بنی هاشم در تحریم و محاصره بودند، متولد شد.^۴ او هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله پانزده ساله بود.^۵ عبدالله بن عباس به عنوان یکی

۱. طوسی، محمد بن حسن، همان، ۵۱۶/۲.

۲. رک: صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ۱۵۰/۱.

۳. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر، ص ۱۰۸. درباره گرایش اعتقادی فرات کوفی، رک: مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ۳/۲.

۴. بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ۲۷/۳؛ ناشناخته، اخبار الدولة العباسية، ص ۱۹۵.

۵. بلاذری، احمد، همان، ۲۷/۳؛ ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ۳۳۵/۳.

از اصحاب متأخر و جوان پیامبر، روایات بسیاری از رسول خدا ﷺ نقل کرده است. کتاب گران سنگ «موسوعة عبد الله بن عباس حبر الأمة و ترجمان القرآن»، اثر آیت الله سید محمد مهدی موسوی خراسان، از علمای حوزه علمیه نجف، نشان دهنده حجم و تأثیر میراث حدیثی ابن عباس در جهان اسلام می باشد. گفته اند^۱ که به خاطر دعای پیامبر ﷺ بوده که ابن عباس از مفسران بزرگ و از عالمان به تفسیر و رموز قرآن شد. فراست و زکاوت او تا اندازه ای است که امام علی علیه السلام درباره او فرمود: «گویی از پشت پرده به غیب می نگرد».^۲

تاریخ، شخصیت پیگیر و کمالات وی را گزارش کرده است. او در نوجوانی به اهمیت منبع علم نبوی پی برده بود؛ تا جایی که از میمونه، خاله خود که همسر پیامبر ﷺ بود، زمان حضور ایشان نزد او را می پرسید و در آن زمان حاضر می شد و به پیامبر نگاه می کرد تا ببیند ایشان چگونه وضو می گیرد و نماز می خواند و چگونه می خوابد. به همین دلیل است که می بینیم ابن عباس، وضو و نماز پیامبر ﷺ و چگونگی شب زنده داری ایشان را با جزئیاتش روایت کرده است.^۳

می توان نشان داد که ابن عباس از دیدگاه تمام مسلمانان شیعه و سنی، ثقة است و همه، روایت های وی در تفسیر قرآن را نقل کرده اند. این نشان می دهد که فارغ از همه جریان های تاریخی و کلامی، سخن وی نزد شیعه و سنی اعتبارش را حفظ کرده است.

ابن عباس پس از وفات پیامبر ﷺ در جبهه امیرالمؤمنین علیه السلام بود و بیشترین شاگردی و علم آموزی وی، از امام علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است؛^۴ زیرا پیوسته ملازم امام علی علیه السلام بود. جوانی و آینده نگری وی باعث شده بود تا در تلاشی زیرکانه، به یکایک اصحاب پیامبر نیز مراجعه کند و حدیث هایی که

۱. ناشناخته، اخبار الدولة العباسية، ص ۲۵؛ ابونعیم اصفهانی، احمد، حلیة الاولیاء، ۳۱۵/۱.

۲. موسوی خراسان، محمد مهدی، موسوعة ابن عباس، ۲۲/۱.

۳. همان، ۳۳/۳.

۴. دینوری، احمد بن داود، الاخبار الطوال، ص ۲۴۳.

از آن حضرت شنیده بودند را بیاموزد.^۱ او در علم و دانش سرآمد شد و در جوانی به درجه‌ای از دانش رسید که به او «حبر» و «بحر» می‌گفتند^۲ و در شمار فقیهان طراز اول درآمده بود. اصطلاح فقیه در این دوران، به معنای فردی توانمند برای پاسخگویی در همه شاخه‌ها و امور دینی بوده است. ارتباط او با امام علی علیه السلام و اطلاع دیگران از این رابطه شاگردی، باعث شده بود که هرگاه سایر صحابه در مسئله‌ای از علوم دین اختلاف داشتند، به نظری عمل کنند. این شیوه، بُعد سیاسی داشت؛ زیرا باعث می‌شد که هم آنان راه حل مسئله را بیابند، و هم امام علی علیه السلام مستقیم مطرح نشود و با انزوای بیشتر امام، حاکمان، بحران سیاسی زمانه خود را کنترل شده تلقی کنند. مناظره‌های وی درباره برتری و حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام، به گونه‌ای در منابع اسلامی ثبت است که امکان شک در تشیع وی وجود ندارد.^۳

عبدالله بن عباس با آن که جوان و هاشمی بود، نزد خلفا دارای مرتبت شمرده می‌شد و عمرو عثمان، او را همراه اصحاب بدر به حضور می‌پذیرفتند. طولی نکشید که او در زمره مشاوران این دو خلیفه قرار گرفت و آنان در مسائل مشکل علمی و سیاسی، با وی مشورت می‌کردند. در سال ۳۵ هجری از طرف عثمان امیرالحاج شد و در دوران خلافت امام علی علیه السلام، از همان آغاز، همراه آن حضرت بود و چون وزیر و مشاور آن امام به شمار می‌رفت.^۴ وی در جنگ جمل حضور فعالی داشت و فرمانده بخشی از سپاه بود. پیش از آغاز پیکار، از طرف امیرمؤمنان علیه السلام با عایشه ملاقات کرد و به نمایندگی از امام، او را از جنگ برحذر داشت، ولی عایشه نپذیرفت. پس از پایان جنگ نیز آن حضرت او را نزد عایشه فرستاد تا پیام حضرتش مبنی بر شتاب در رفتن به مدینه را به او برساند. در این ملاقات گفتگویی بین عبدالله و عایشه رخ داده

۱. ناشناخته، اخبار الدولة العباسية، ص ۲۵-۲۶.

۲. دینوری، احمد بن داود، همان، ص ۲۴۳.

۳. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغة، ۱۱۵/۳؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۱۲۵/۴۴.

۴. بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ۲۷/۳.

است که به عنوان یکی از اسناد تشیع وی در کتب تاریخی مذکور است.^۱ در نبرد صفین نیز عبدالله بن عباس فرمانده بخشی از سپاه بود و خود، شجاعانه جنگید. در جریان حکمیت، امام علی علیه السلام قصد داشت او را به نمایندگی خود انتخاب کند، ولی قزّاء کوفه که اکثر فریب خوردگان سپاه کوفه را تشکیل می‌دادند و تحت تأثیر قزّاء شامی و نمایندگان معتزله سیاسی بودند، حکمیت ابن عباس را به خاطر عدم وابستگی اش به قزّاء نپذیرفتند و در عوض، به یکی از کناره‌گیران صحنه نبرد که رئیس قزّاء کوفه بود، یعنی ابوموسی اشعری، اعتماد کردند و او به جای ابن عباس به عنوان حَکَم کوفیان شناخته شد.

در نهروان نیز عبدالله بن عباس طبق مأموریت و آموزه‌ای که از امام علی علیه السلام دریافته بود،^۲ با خوارج مذاکره و حجت را بر آنان تمام کرد و با سخنان وی، شماری از رأی خویش برگشتند و تائب شدند.

پس از شهادت امام علی علیه السلام در کنار امام حسن علیه السلام، سخنان ابن عباس مایه اقبال مردم برای بیعت شد. او در هشتم ذی الحجه سال شصتم هجری با امام حسین علیه السلام همراه نشد و با هاشمیانی نظیر محمد حنفیه در حجاز ماند. پس از شهادت امام حسین علیه السلام، عبدالله بن زبیر وی را برای بیعت، تحت فشار و آزار قرار داد. او خواست که وی را در آتش بسوزاند که نیروهایی از طرف مختار وارد مکه شدند و با چوب - بدون سلاح دیگری - بزرگان بنی هاشم از جمله ابن عباس را نجات دادند. این افراد چوب به دست، علاوه بر حامیان سیاسی جریان مختار بودن، شیعیان معتقدی بودند که در کتب مقالات و فرق، به «اخشبیّه» یا «خشبیّه» موسوم شده‌اند. این شیوه تسمیه و نام‌گذاری که با کنایه و تعریض و تحقیر همراه است، معمولاً در خصوص شیعیان اعتقادی که با نظام حاکم همسوز نبودند، کاربرد داشته است. در فرهنگ کتب تاریخی و مصادر مقالات و فرق، چنین عنوان‌هایی مانند «سبأیه» و «خشبیّه»

۱. ابن اعثم کوفی، احمد، الفتوح، ص ۴۳۳-۴۳۸؛ ابن ابی الحدید، عبد الحمید، همان، ۲۲۹/۶-۲۳۰.

۲. علم الهدی، سید رضی (گردآورنده)، نهج البلاغه، نامه ۷۷، ص ۶۲۰.

و «رافضه» نسبت به شیعیان اعتقادی مطرح شده است.^۱

ابن عباس پس از این جریان به طائف رفت و در آخر عمر ناپیدا شد، اما تلاش سیاسی او حتی در کهولت سن نیز ادامه داشت. او پس از عاشورا با ایجاد و تبلیغ نگرش سیاسی بر اساس درک خود، سعی داشت میان هاشمیان و شیعیان، کنشگری فعال باقی بماند. لذا به امام سجاد علیه السلام با واسطه و غیرمستقیم در قالب سؤال از معنای یک آیه قرآن، پیام‌رسانی می‌کند. ابن عباس کسی را نزد امام زین العابدین فرستاد و معنای این آیه را پرسید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا»^۲. علی بن حسین علیه السلام خشمناک شد و فرمود:

دوست داشتم آن کسی که این مأموریت را به تو داده، خودش رویاروی از من می‌پرسید.

سپس فرمود:

این آیه درباره پدر من و درباره ما نازل شده است و هنوز وقت آن مجاهده و مراقبت و مرزبانی که مأموران هستیم نرسیده است و در آینده، ذریه‌ای از نسل ما که وظیفه آن را به عهده خواهند داشت، به وجود خواهند آمد.

۱. «سبأیه» اصطلاحی بود که دستگاه بنی‌امیه به پیروان امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام نسبت می‌داد. این نام‌گذاری که افراد منسوب به سرزمین «سبأ» یعنی یمن را نشانه گرفته بود، بعدها توسط مخالفان تشیع در جوسازی بر ضد شیعه با شخصیت مبهم و غیر موثر عبدالله بن سبأ پیوند خورد و تهمت‌ها و افسانه‌هایی را به میان آورد. خط سیری که بنی‌امیه دنبال آن بودند، نژادگرایی عربی بود و حتی به تبعیض نژادی در میان عرب‌ها نیز پای می‌فشرد و عرب‌های جنوبی را تحقیر می‌کرد و درجه‌دو می‌شمرد. بنابراین، خط یمنی‌ها، در مقابل خط بنی‌امیه بود. «اخشبییه» در عهد زبیریان همانند «سبأیه» در عصر اموی و همانند «رافضه» در عصر عباسی، یک واژه تحقیرآمیز برای پیروان امام علی علیه السلام بوده است. در دستگاه تبلیغی دشمنان شیعه در آغاز قرن سوم، «کیسانیه» نیز اصطلاح تازه‌ای بود که بر علیه شیعه به کار می‌رفت.

۲. «ای اهل ایمان! در کار دین پایدار باشید و یکدیگر را به صبر سفارش کنید و از مرزها مراقبت کنید» آل عمران: ۲۰۰.

همانا که در صلب او [نسل ابن عباس] ودیعه‌ای نهاده شده است که وجود و کارشان، گسترش آتش جهنم است که ظهور خواهند کرد و گروه‌هایی را از دین، دسته‌دسته بیرون خواهند نمود و روی زمین با خون‌های جوانان از آل محمد رنگین خواهد شد؛ جوانانی که زودرس و نابهنگام قیام خواهند کرد و به خواسته خودشان نخواهند رسید. ولی افراد با ایمان مراقب بوده و صبر نموده و یکدیگر را به صبر سفارش کنند تا خداوند حکم فرماید و او است بهترین حاکمان^۱.

چرا امام سجاد علیه السلام از سؤال غیرمستقیم ابن عباس که در عصر خود به حبر و مفسر شهره است ناراحت و خشمگین می‌شوند؟ به نظر می‌رسد این سؤال، بُعد سیاسی داشته و کنایه از پرسش دیگری است که چرا مہیای قیام و مزداری نیستید یا نمی‌شوید؟ این سؤال حاکی از جریان‌هایی در میان شیعیان است که خارج از چهارچوب تشیع اعتقادی ولایت‌مدار، در حال تکثیر و مدیریت بودند؛ شیعیانی که بر محوریت تمام عیار شخصیت امام سجاد علیه السلام اتفاق نداشته و به آن حضرت اقتدا نمی‌کردند و مناسباتشان را به نحو دیگری - مثلاً بر محور اندیشه سیاسی و تحلیل ابن عباس - تنظیم می‌کردند. اکثر شیعیان، بعد از فاجعه کربلا و حیرت ناشی از حوادث بعد از عاشورا و تقیۀ شدید امام سجاد علیه السلام، در سه جناح متنوع فعال، ظهور یافته بودند که علی‌رغم برخی عکس‌العمل‌های مشابه، از ترکیب متفاوتی برخوردار بودند:

- محمد حنفیه و شیعیان اعتقادی پیوسته به نهضت مختار که بعدها به «کیسانیه» موسوم شدند.
- عباسیان و شیعیان وصایتی و تفضیلی و سیاسی مرتبط با آنان که به ابوهاشم متصل شدند.

۱. «وَدِدْتُ أَنْ أَلِدَ الَّذِي أَمَرَكَ بِهِدَاً وَأَجْهَنِي بِهِ... ثُمَّ قَالَ: نَزَلَتْ فِي أَبِي وَفِينَا وَلَمْ يَكُنِ الرِّبَاطُ الَّذِي أَمَرْنَا بِهِ بَعْدُ وَسَيَكُونُ ذَلِكَ ذُرِّيَّةً مِنْ نَسْلِنَا الْمُرَابِطُ...» نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغيبة،

• حسنیان که شیعیان تفضیلی و شیعیان اُنسی و بعدها، عباسیان و زیدیان را توأمان جذب کرده بودند.

تمامی این سه گروه، شیوه‌ای مغایر با امام سجاد علیه السلام دارند. در این زمان تحلیل ابن عباس این است که به شرایطی رسیده‌ایم که باید آشکارا فعالیت سیاسی را از سر گرفت و تا قیام نظامی و مجاهده و مرابطه پیش رفت. ابن عباس این موضوع را میان هاشمیان و شیعیان تبلیغ کرده بود و این مسئله، منجر به جناح‌بندی و جریان‌سازی‌های فوق می‌شد. این تحلیل هم‌چنین مایه انحراف بود و با انسجام و نجات شیعه که هدف ائمه علیهم السلام بود، مغایرت داشت. چون این خط انحرافی بر عده زیادی اثر گذاشته بود و هم‌چنان هم اثر می‌گذاشت - تا جایی که امام حسین علیه السلام به بی‌صبری و بی‌تدبیری و امام زین‌العابدین علیه السلام و دیگر ائمه به بی‌عملی و... متهم شدند - حضرت سجاد علیه السلام نگران شد و آرزو کرد که ای کاش به صورت مستقیم فرصت این روشنگری را داشت.

فارغ از سایر مباحث کلامی، نکته دیگر روایت فوق از زاویه تاریخی، مسئله پررنگ بودن افضلیت امام سجاد علیه السلام، در میان داعیه‌داران رهبری شیعه می‌باشد؛ زیرا مراجعه و پرسشگری فردی چون ابن عباس که خود از صحابه مفسر قرآن با آن سوابق است، اگرچه همراه با تعریض باشد، جایگاه محوری امام سجاد علیه السلام از منظر ابن عباس و سایر شاگردان و معاصران وی را نشان می‌دهد.

بر اساس این تحلیل، ابن عباس به عنوان یک شیعه اعتقادی تمام‌عیار و ولایت‌مدار برای امام علی علیه السلام به حساب می‌آید و با عملکردی که از خود در مواجهه با حوادث عصر حسنین علیهم السلام نشان داده، می‌توان او را نمونه یک شیعه وصایتی برای امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بر شمرد، به‌گونه‌ای که پاکدستی و صحت عمل و عقیده وی^۱ با ابقای او در دوره کوتاه حاکمیت امام حسن علیه السلام اثبات می‌شود.

شاید تصویر ابن عباس و توصیفی که از او به دست می‌دهند، بی‌شباهت به یک

۱. در خصوص شباهت راجع به شخصیت ابن عباس رک: موسوی خراسان، محمد مهدی،

موسوعة ابن عباس، ۱۶/۳۹-۵۲.

شیعه تفضیلی برای امام سجاد علیه السلام نباشد؛ زیرا بنا بر تحلیل فوق، افضلیت امام سجاد علیه السلام را باور داشته است. این روحیه را می‌توان به اکثر عباسیان در نسل‌های بعد از او نیز - با وجود جدایی آنها از امام سجاد و امام باقر علیه السلام - نسبت داد. گرچه شخصیت عظیم‌الشأن عبدالله بن عباس و پیوند او با امیرالمؤمنین علیه السلام قابل مقایسه با سایر اعضای خانواده و احفاد او نیست، اما اصل تشیع همگی ایشان در آغاز خلافت آشکار است؛ همان‌گونه که قاضی نعمان می‌گوید:

عباس، ابن عباس و فرزندانش، همگی به امامت امام علی علیه السلام و فرزندانش معتقد بوده‌اند.^۱

شایان ذکر است که قاضی نعمان، خود در قرن چهارم در مصر، در خدمت فاطمیان و در معاصرت با خلافت عباسی زندگی کرده است. شدت پیوند ابن عباس با تشیع تا اندازه‌ای است که نسل‌های بعدی وی نیز، در فقدان دلیل معارض، می‌بایست شیعه شمرده شوند. سخن ابن عباس هنگام مرگش را مرحوم کشی در رجال خود ثبت کرده است:

اللهم آتی احيى على ما حيي عليه علي بن ابي طالب واموت على ما مات عليه علي بن ابي طالب.^۲

امام صادق علیه السلام در مورد ابن عباس فرمودند:

پدرم ابن عباس را بسیار دوست می‌داشت. پدرم هنگام خردسالی، در سنی که توسط مادرش لباسش را به تن می‌نمود، میان کودکان بستگانش می‌دوید. پس ابن عباس نزدش آمد، درحالی‌که نابینا شده بود، پرسید: تو کیستی؟ پدرم پاسخ داد: من محمد بن علی بن حسینم. او گفت: کسانی تو را نمی‌شناسند، ولی همین‌که من تو را می‌شناسم کافی است.^۳

این اظهار نظر ابن عباس، می‌تواند نشان از معرفت خاص او باشد. به هرحال

۱. مغربی، نعمان بن محمد، شرح الاخبار، ۳/۲۴۴-۲۴۵.

۲. کشی، محمد بن عمر، رجال، ص ۵۶.

۳. مفید، محمد بن محمد، الإختصاص، ص ۷۱.

ابن عباس در سال ۶۸ هجری وفات کرد و محمد بن حنفیه برپیکر او نماز خواند. این امر، نشان از پذیرش موقعیت علمی و جایگاه محمد حنفیه در میان فرزندان ابن عباس و سایر عباسیان دارد.

۶- سیاست و کسب قدرت، علت چرخش رویکرد کلامی عباسیان نسبت به امامت

بی تردید عباسیان در نیمه دوم قرن نخست و ابتدای قرن دوم، نه تنها غیرشیعه شمرده نمی شوند، بلکه پس از مرگ محمد حنفیه، از حامیان ابوهاشم، فرزند او، قلمداد شده و خط اعتقادی خویش را در میان شیعیان حفظ می کنند. در این شرایط است که عباسیان چون سایر دورافتادگان از امام سجاد علیه السلام، به آن حضرت اقتدا نمی کنند و همانند سایر طرفداران ابوهاشم، این گسست را حفظ می کنند. آنان هنگام ارتباط با سایر علویان در سال های بعد، بنی حسن، که با شیعیان سیاسی هم افق اند را ترجیح می دهند. به همین جهت، با این که ابوهاشم میراث خود را در اختیار محمد بن علی عباسی می گذارد، اما فرزندان او در سال ۱۲۶ هجری، در اجتماع هاشمیان در ابواء، با محمد نفس زکیه بیعت می کنند.^۱ محمد بن علی عباسی بعد از مرگ ابوهاشم و آغاز قرن دوم، جهت پیدا کردن مرکزی برای پیشبرد اهداف مستقل خویش، به مشورت پرداخت و خود این چنین عنوان نمود: کوفه و اطراف آن، پیروان علی و اولاد او هستند. بصره همگی عثمانی اند. در مکه و مدینه، غلبه با طرفداران ابوبکر و عمر است. ولی بر شما باد به خراسان.^۲

محمد بن علی بیش از ۲۷ سال (۹۸-۱۲۵ ق) رهبری دعوت عباسی را به عهده داشت. او با این که دعوتش سراسر خراسان را درنوردیده بود، اما نسبت به قیام زید و فرزندش برضد امویان، هیچ واکنش مثبتی برای حمایت بروز نداد. در سال ۱۲۱ هجری، قیام زید در کوفه به شهادتش منجر شد. این امر با بی تفاوتی کامل

۱. همو، الارشاد، ۲/۱۹۰-۱۹۲.

۲. ابن ابی الحدید، عبد الحمید، شرح نهج البلاغه، ۱۵/۲۹۳.

عباسیان رویه رو بود. محمد بن علی عباسی به داعیان و طرفداران خویش توصیه می‌کرد، نسبت به علویان فاصله خویش را حفظ کنند.^۱ او به هنگام مرگ، مدیریت دعوت را به پسرش ابراهیم سپرد.

اساساً در جناح ضداموی در خراسان، مطرح شدن و قوت گرفتن تئوری جدیدی در امامت، مسبوق به سابقه بود. در میان پیروان ابوهاشم، بین یاران عبدالله بن معاویه هاشمی (از نسل جعفر طیار) و اصحاب محمد بن علی عباسی، در جانشینی و وصایت ابوهاشم اختلاف شدیدی بود؛ زیرا هر دو گروه مدعی وصایت بودند. این اختلاف منجر به حکمیت شخصی به نام اباریاح شد. وی شهادت داد به این که ابوهاشم به محمد بن علی عباسی وصیت کرده است و به این ترتیب، اکثر اصحاب ابوهاشم، قائل به امامت محمد بن علی شدند. این داوری سبب قوت عباسیان و یکه تازی آنان گردید.^۲ با این داوری زمینه تشکیل فرقه «راوندیه» فراهم شد. نوبختی در فرق الشیعة، راوندیه را به عنوان صفت برای شیعه عباسیه ذکر می‌کند.^۳

در دعوت عباسیان ابتدا بر بستر پیروی از ابوهاشم و همچون دیدگاه کیسانیه، تبلیغ می‌شد که امامت پس از امام حسین علیه السلام برای محمد حنفیه و پس از او، برای ابوهاشم است. آن‌گاه تأکید می‌شد که پس از او، برای محمد بن علی بن عبدالله بن عباس مقرر گشته است. اما با مرگ وی و شهادت یحیی بن زید در یک سال، از دوران ابراهیم و سفاح و منصور به بعد، طرح دیگری به طور موازی، مقبول قلمداد شد؛ طرحی که در آن، با احترام به داعیان و صاحبان عقیده قبلی، شخص عباس بن عبدالمطلب به عنوان وصی بلافصل رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی شده بود. به گزارش نوبختی، این مسیر پس از منصور، به سفارش او توسط مهدی عباسی به اعتقاد رسمی نهاد خلافت تبدیل شد و مهدی عباسی برد نظریه امامت از طریق وصایت از ابوهاشم، اصرار نمود:

فلما مضى المنصور، أوصى إلى ابنة (المهدى محمد بن عبد الله)

۱. ناشناخته، أخبار الدولة العباسية، ص ۲۳۱.

۲. الله اکبری، محمد، عباسیان از بعثت تا خلافت، ص ۱۲۷.

۳. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعة، ص ۳۳ و ۴۶ و ۵۰.

استخلفه بعده فردهم المهدي عن اثبات الامامة لمحمد بن الحنفية وابنه أبي هاشم و أثبت الامامة بعد النبي ﷺ للعباس بن عبد المطلب ودعاهم إليها وقال: كان العباس عمه و وارثه وأولى الناس به وأن أبا بكر وعمر و عثمان و علياً عليه السلام و كل من دخل في الخلافة بعد النبي ﷺ غاصبون متوثبون فأجابوه فعقد الامامة للعباس بعد رسول الله^۱.

ابهام در عقاید اجمالی شیعیان حیرت زده و کم اطلاعی اهل خراسان و سوء استفاده از شعار «الرضا من آل محمد»، برای عباسیان فرصتی فراهم آورد تا عنوان رهبری شیعیان بنی هاشم در افکار عمومی برایشان پذیرفته گردد.^۲

۷- ادعای ارث مستقیم از رسول خدا ﷺ و تقابل با تشیع

ابومسلم خراسانی با راوندیه سیستم جدیدی برای امامت و وصایت و جانشینی عباس و فرزندان او ارائه داد که به خصوص پس از مرگ ابراهیم و سقوط امویان، بیشتر مورد توجه خلفای عباسی قرار گرفت. آنان دلیل خلافت برای عباس را با پذیرش قاعدهٔ عول و تعصیب در حکم ارث، تبلیغ می کردند که با وجود عمو، تعلق ارث به برادرزاده و فرزندان دختر، جایز نبوده و با چنین تفسیری از آیهٔ «اولی الارحام»^۳ در صدد سوء استفاده برآمدند.

به این ترتیب عباسیان در تقابل رسمی با خط تشیع قرار می گیرند. هم چنین از زمرهٔ شیعیان تفضیلی و شیعیان حیرت زدهٔ موسوم به کیسانیه، خارج شده و پیروی از ابوهاشم را رها می کنند. تفرقهٔ راوندیه به سه فرقه در گزارش های بعدی به نحوی بازتاب یافته که نقش ابومسلم خراسانی در آن پررنگ است و همهٔ ایشان، ابومسلم را تعظیم کرده و نسبت به او نیز تولی داشته اند. برخی از آنان شهادت به الوهیت

۱. همان، ص ۴۸.

۲. فاضل زعین العالی، حسن، سياسة المنصورابي جعفر الداخلية والخارجية، ص ۲۰۵.

۳. انفال: ۷۵. ابن عباس از مخالفان جدی این قاعده در حکم ارث بود؛ رک: فیض کاشانی،

محمد محسن، الصافي، ۴۲۹/۱.

منصور دوانقی داده‌اند. با علنی شدن اختلاف ابومسلم با منصور،^۱ این گروه‌ها بر ضد عباسیان نیز شورش‌هایی به پا می‌کنند.^۲ این عقاید سبب ورود و احتساب این فرقه در گروه غلات می‌باشد. به نظر می‌رسد به همین خاطر نظام تبلیغات عباسیان در تاریخ‌نگاری خود، اتهامات سایر غلات را پررنگ‌تر کرده تا علی‌رغم وجود جریان راوندیه، چهرهٔ خلافت عباسی مخدوش نگردد.

شاید ابومسلم برای جلب حمایت و اعتماد بنی‌عباس و ایجاد یک گروه تندرو به عنوان سپردفاعی برای آیندهٔ خود، ابتدا خودسرانه به ترویج این عقاید برای اهل خراسان پرداخته است و سپس ناخواسته، محصول کار با عنوان شیعیان بنی‌عباس در اختیار سفاح و منصور قرار گرفته است. در هر حال، موضع عباسیان پس از دستیابی به حاکمیت، در برابر ابومسلم و ابوسلمه و سایر متحدان به خصوص حسنیان، محتاج یک تغییر عملی و نیازمند یک رویکرد اعتقادی جایگزین بود که در این مقطع، توسط منصور، این رویکرد جایگزین شکل می‌گیرد.

قاضی نورالله شوشتری این تغییر رویکرد منصور را در اثر شدت گرفتن خشم او بر بنی‌حسن می‌داند:

[منصور] لاجرم در یکی از مجالس از روی خشم قسم یاد کرد و گفت: و الله لارغمن انفي و انوفهم و ارفع عليهم بني تيم و عدي.^۳

عباسیان با یک دوگانگی اعتقادی روبه‌رو بودند. سابقهٔ آنان تشیع و تبلیغ نظریهٔ امامت و وصایت مدار و پیروی از ابوهاشم بود، ولی با این سیاست جدید، منافعیشان را در خروج پیروان خود از منظومهٔ تشیع می‌دیدند. لذا ابتدا هم‌زمان ادعای وراثت مستقیم عباس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مطرح کردند و سپس در دورهٔ مهدی عباسی به بعد، در پذیرش شیخین بر خلاف کیسانیه و پیروان ابوهاشم، مسیر شیعیان تفضیلی را دوباره تجربه کردند.^۴ این همان شرایط و وضعیتی است که امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام بیش از

۱. رک: ابن جوزی، عبدالرحمن، المنتظم، ۶/۸.

۲. دینوری، احمد بن داود، الأخبار الطوال، ص ۳۸۴.

۳. شوشتری، نورالله، مجالس المؤمنین، ۷۱/۵.

۴. نک: طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ۵۶۷/۷ به بعد، نامهٔ دوم منصور به نفس زکیه.

نیم قرن قبل از وقوعش، با عبارت «وَدَيْعَةَ ذُرِّيَّتِ لِنَارٍ» و خروج از دین، به آن اشاره فرموده بود.

احساس نیاز عباسیان در دوره نخست نهضتشان به کسب مشروعیت، در بیشترین حد ممکن بوده است. به این جهت عباسیان در پی این رویدادها، اولین بار لقب «امام» را برای ابراهیم^۱ و سپس برای جانشینانش با تأکید بیشتری علناً به کار بردند.^۲ آنان پس از کسب حاکمیت (در عهد منصور)، به مرور از عقائد دوران دعوت دور شدند و با چرخش محتوایی و تغییری مهم، جدایی خویش از همه انواع تشیع را با به‌کار بردن لقب «امیرالمؤمنین» به جای لقب «امام»، نمایان ساختند.^۳

نفی عنصر وصایت بلافصل امیرالمؤمنین، امام علی عليه السلام، ایشان را لحظه به لحظه از تشیع و ائمه شیعه بیگانه تر کرده است. این بزرگ‌ترین تغییر اعتقادی و چرخش مذهبی عباسیان در مسئله امامت بوده است. از این نقطه خاص تاریخی است که شاهد مواجهاتی خصمانه در عصر حضور ائمه تا سال ۲۶۰ هجری هستیم.

جمع بندی و نتیجه‌گیری

تشیع اعتقادی معادل قبول مرجعیت دین در مقابل عرف، از آغاز با معضل عرفی شدن امور دینی تهدید می‌شد و با مشکل جایگزین شدن پیوندهای عرفی به جای پیوندهای دینی، فرصتی برای بروز نمی‌یافت. لذا تشیع اعتقادی همواره در اقلیت بود. با این حال عباس، ابن عباس و فرزندان او در طیفی از انواع تشیع به امامت امام علی عليه السلام و فرزندان او معتقد بوده‌اند. اما این اعتقاد به نحوی نبود که از عرف و پیوندهای عرفی تأثیر نپذیرند. به همین جهت، تشیع ایشان پس از ابن عباس در شرایط اختناق و فشار و تقیه، به نحوی آسیب دید که حاضر به تبعیت از امام سجاد عليه السلام نشدند و به جمع پیروان ابوهاشم پیوستند. نتیجه این

۱. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعة، ص ۴۸.

۲. نک: بیرونی، ابوریحان، آثار الباقیه، ص ۱۷۴؛ بیرونی در تقسیم بندی حاکمیت‌ها، دولت عباسی را دولت امامان می‌نامد.

۳. طبری، محمد بن جریر، همان، ۱۱۱/۸.

جدایی که ابتدا با انگیزه کسب منافع و جذب شیعیان سیاسی رخ داد، فرایندی بود که انحرافات زیادی را در آستانه قرن دوم به راه انداخت.

با تبلیغ دین به وسیله شعار «الرضا من آل محمد»، حاکمیت عرف مدار بنی امیه در نتیجه یک انقلاب، سقوط کرد. ابومسلم خراسانی و عباسیان برای حفظ هم‌زمان منافع سیاسی و کسب حداقل مشروعیت، می‌بایست مناسبات عرف و دین را بازتعریف می‌نمودند. رویکرد اعتقادی عباسیان به امامت با توجه به سابقه تشیعشان، خلافتشان را تثبیت نمی‌کرد و با دوگانگی روبه‌رو می‌ساخت. در نتیجه آنان با ادعای وراثت عباس از رسول خدا ﷺ و نفی وصایت و ولایت امام علی علیه السلام، خود و هواداران خود را از انواع تشیع خارج کردند. بنابراین محور تلاش منصور عباسی فقط مخاصمه سیاسی با رقبای علوی نیست، بلکه جعل و ترویج برخی احادیث بر ضد امام حسن علیه السلام علاوه بر حذف حسنیان و جذب برخی از عناصر زیدیه در دستگاه خلافت، و فشار بر امام صادق علیه السلام و به‌شهادت رساندن ایشان و...، همگی مجموعه تلاش‌هایی برای ایجاد مناسبات جدید کلامی است تا هم با نظام‌سازی تازه وی همراه باشد و هم او را از این دوگانگی خارج سازد.

منصور برای سازماندهی این مناسبات جدید، به دنبال کانون‌های علم جایگزین سیره قبلی عباسیان بود. به همین جهت در صدد تشکیل مذاهب و فقه متعادلی به زعم خود برآمد. او سعی کرد تا آرای فقهی ابن عباس که منطبق با فقه امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام بود فراگیر نشود. لذا با مالک، فقیه اهل حدیث مدینه به توافق رسید^۱ و به وی برای انتشار کتابش سفارش نمود. هم‌چنین منصور به جذب ابوحنیفه و مرجئه امید داشت.^۲ او در همین راستا به تکریم عمرو بن عبید^۳ و معتزله پرداخت و در فراهم کردن زمینه نهضت ترجمه،^۴ اقداماتی نمود.

۱. ابوریه، محمود، *اضواء علی السنة المحمدية*، ص ۳۱۳.

۲. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، ۶۱۹/۷.

۳. دینوری، احمد بن داود، *الاحبار الطوال*، ص ۳۸۴.

۴. گوتاس، دیمیتری، *اندیشه یونانی، فرهنگ اسلامی*، ص ۲۴۶.

حسنیان در سایه مبارزه با بنی‌امیه، از میان غیرشیعیان متحدانی از معتزله و مرجئه و اهل حدیث^۱ یافته بودند. اما عباسیان در سایه استقرار حاکمیت، با الگوگیری از سبک رفتاری حسنیان، بیشتر از آنان توانستند هواداری این گروه‌ها را کسب کنند و کم‌کم به سبب شرایط، به ترویجشان نیز کمک نمودند. بدین ترتیب عباسیان با تغییر رویکرد اعتقادی‌شان، به تقابل و تخصص با ائمه و شیعیان پرداختند.

فهرست منابع

کتاب‌ها

- نهج البلاغه (سخنان امیرمؤمنان علیه السلام)، گردآوری سید رضی، ترجمه محمد دشتی، پیام قدس، قم، ۱۳۹۳ ش.
- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، الكامل، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ ق.
- ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی، آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، المنتظم فی التاریخ، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
- ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، الإمامة والسیاسة، منشورات الرضی، قم، ۱۳۷۱ ق.
- ، عیون الاخبار، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
- ابن کثیر، اسماعیل بن کثیر، البداية والنهاية، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۷ ق.
- ابوری، محمود، اضواء علی السنة المحمدية، مؤسسة أنصاریان للطباعة والنشر، قم، ۱۴۲۰ ق.
- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبيين، تصحیح احمد صقر، الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۴ ق.
- ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیة الاولیاء، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۶۷ م.
- اشعری، ابوالحسن، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، تصحیح هلموت ریتز، فرانتر اشتاینر، ویسبادن، ۱۹۸۰ م.
- الله اکبری، محمد، عباسیان از بعثت تا خلافت، بوستان کتاب، قم، ۱۳۹۲ ش.
- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق عبد العزیز الدوری، دار النشر، بیروت، ۱۳۹۸ ق.

۱. ابوالفرج اصفهانی، علی، مقاتل الطالبيين، ص ۲۵۸ و ۳۱۴.

- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد، آثار الباقية عن القرون الخالية، ترجمه أكبر داناسرشت، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- جعفریان، رسول، مقالات تاریخی، الهادی، قم، ۱۳۷۶ ش.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، مستدرک الصحیحین، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۱ ق.
- دلشاد تهرانی، مصطفی، حکومت حکمت، دریا، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت، تهران، ۱۳۷۹ ش.
- دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال، منشورات الرضی، قم، ۱۳۶۸ ش.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، العبر فی خبر من عَبر، دار الکتب العلمیة، بیروت. -----
- سیر اعلام النبلاء، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۵ ق.
- رضوی، مرتضی، مکتب در فرایند تهاجمات تاریخی، ناشر: مؤلف، قم، ۱۳۸۶ ش.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
- شریعتمداری، حمیدرضا و فرمانیان کاشانی، مهدی، معارف کلامی شیعه، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۹۵ ش.
- شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المؤمنین، بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد، ۱۳۹۳ ش.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، دار مکتبه الهلال، بیروت، ۱۹۹۸ م.
- صدوق، محمد بن علی، فضائل الشیعة، اعلمی، تهران.
- صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.
- طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، اسلامیة، تهران، ۱۳۸۱ ش.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری (تاریخ الأمم والملوک)، دار التراث، بیروت، ۱۳۸۷ ق.
- طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۴ ق.
- عاملی، جعفر مرتضی، سلمان الفارسی، ترجمه سید محمد حسینی، اسلامی، قم، ۱۳۶۹ ش.
- ، الصحیح من سیره النبی الاعظم، دار الحدیث، قم، ۱۴۲۶ ق.
- فاضل زعین العالی، حسن، سیاست المنصور ابی جعفر الداخلیة والخارجیة، دار الرشید للنشر، بغداد، ۱۹۸۱ م.
- فیض کاشانی، محمد محسن، تفسیر الصافی، مکتبه الصدر، تهران، ۱۴۱۵ ق.
- کاشف الغطاء، محمد حسین، اصل الشیعة وأصولها، مؤسسه الإمام علی علیه السلام، قم، ۱۴۱۵ ق.
- کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۴۰۹ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ ق.
- کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الارشاد الاسلامی، تهران، ۱۴۱۰ ق.

گوتاس، دیمیتری، اندیشه یونانی، فرهنگ اسلامی، ترجمه عبدالرضا سالاربهزادی،
فرزان روز، تهران، ۱۳۹۰ ش.

مادلونگ، ویلفرد، جانشینی حضرت محمد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس
رضوی، مشهد، ۱۳۸۸ ش.

متقی هندی، علی بن حسام، کنز العمال، الرسالة، بیروت، ۱۴۰۱ ق.

مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴ ش.

مغربی، نعمان بن محمد، شرح الاخبار، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۹ ق.

مفید، محمد بن محمد، الإختصاص، المؤتمر العالمي لالفیه الشیخ المفید، قم،
۱۴۱۳ ق.

-----، الإرشاد، اسلامیه، تهران، ۱۳۸۰ ش.

موسوی خراسان، محمد مهدی، موسوعة ابن عباس، مركز الابحاث العقائدية، قم،
۱۴۲۸ ق.

نجفی لاری، سید عبدالحسین، المعارف السلمانية في كيفية علم الامام، نمايشگاه نشر
کتاب، قم، ۱۳۶۴ ش.

نعمانی، محمد بن ابراهيم، الغيبة، صدوق، تهران، ۱۳۹۷ ق.

نویختی، حسن بن موسی، فرق الشيعة، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۴ ق.

وائلی، احمد، هوية التشيع، دار الصفوة، بیروت، ۱۹۹۴ م.

هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم (اسرار آل محمد)، هادی، قم، ۱۴۰۵ ق.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت.

.....، أخبار الدولة العباسية، تحقیق عبد العزیز الدوری و عبد الجبار
مطلبی، دار الطلیعة، بیروت، ۱۳۹۱ ق.

مقالات

اقوام کرباسی، اکبر، «مرجئه شیعه»، نقد و نظر، سال ۱۷، شماره ۳، ۱۳۹۱ ش.

معرفة الاتجاهات الشيعية في القرن الأول: دراسة موضوعية لرؤية ابن عباس والعباسيين للإمامة

سيد علي آيت الله^١

الخلاصة:

لقد ظهر الإسلام بين الأعراف الجاهلية مع اتباع إمامة رسول الله ﷺ، وكانت هذه الإمامة هي المحافظة على الدين ومرجعاً لها، وقد تكون التشيع على أساس أصل الإمامة ثم تفرع منه، ولذلك تعود معرفة الاتجاهات الشيعية في القرن الأول إلى واقع الاعتقاد بالإمامة وكيفية التعامل معها.

فقد كانت الإمامة المسألة الأولى التي شغلت بال المسلمين في حياتهم العلمية، كما كان ابن عباس الشخصية الأولى والمؤثرة من بني العباس في التشيع، ويمكن أن يعد من الناظرين على جميع الحوادث والأفكار الدينية والاجتماعية في القرن الأول، فقد عاصر في طفولة حياته أربعة من الأئمة عليهم السلام وسعى في أن يكون شيعياً مؤثراً وناشطاً في تلك العرصه. ولكن سائر رجال أسرته اقتربوا من التشيع العقائدي في البداية، وساروا الشيعة سياسياً، طمعاً في الوصول إلى القدرة، وعند البلوغ إلى الحكم اكتفوا بالتشيع التفضيلي الأقليمي، ومع خروجهم من التشيع، وتغيير الاتجاه العقائدي وقبعوا في المقابل في التخاصم مع الأئمة عليهم السلام وشيعتهم.

المفردات الأساسية: التشيع، الإمام علي عليه السلام، الإمامة، ابن عباس.

١. طالب مرحلة الدكتوراه في علم الكلام بجامعة الأديان والمذاهب، باحث مركز الدراسات

التطبيقية لعصر الغيبة: aliatat1395@gmail.com

Shiaism in the first century: a case study of ideological approach of Ibn Abbas And Abbasids towards Imamate

Seyyid Ali Ayatollahi ¹

Abstract

The actual advent of Islam in the era of ignorance (prior to Islam) occurred when people accepted and acknowledged the Imamate² of the prophet. Imamate was the safeguard and fortress for authorities and followers of Islam. Shiaism evolved and mutated based on the very principle of Imamate. Thus, the yardstick for differentiation between the mainstream Shia movements was their background and beliefs in Imamate principle. Imamate was the very first issue that captured the attention of Muslims. Ibn Abbas was the first and foremost influential Shia figure among the Abbasids. He ranks among the very few ones presiding over all events and ideological streams of the first century. During his lifetime, contemporary to four Imams, he endeavoured to be an influential, active Shia figure. However, His children, stand in sharp contrast to him. First of all, they distanced themselves from Shia beliefs to accompany political version of Shiaism and to usurp power. When they were on the verge of wresting power they separated themselves further from Shia virtues and turn their backs to them. They went astray and deteriorated in their ideological viewpoints to the point of opposing Imams later in their lives.

Key words: Shiaism, Imam Ali, Abbasid, Imamate, Ibn Abbas

1. PhD of Rhetoric in Shiite Studies. University of Religions and Denominations, researcher at the comparative research center of Occultation Era. Email: aliatat1395@gmail.com

2. Roughly translated as the leader or captain of a society